

آنچه فرزندان از روابط پدر و مادری آموزند

پدر و مادری که خودشان را وقف خوشبختی یکدیگر می کنند و به طور کلامی و عملی به هم ابراز احترام و توجه می کنند



پدر و مادری که خودشان را وقف خوشبختی یکدیگر می کنند و به طور کلامی و عملی به هم ابراز احترام و توجه می کنند به بچه ها یاد می دهند که زندگی زناشویی جایی است که افراد به هم محبت و کمک کرده و یکدیگر را یاری می دهند تا بتوانند با سختی های زندگی دست و پنجه نرم کنند. به گزارش خبرگزاری مهر، والدین الگوی بی بدیل فرزندان در زندگی هستند، فلذا پدر و مادری که آینده ای را در ذهن مجسم می کنند که در آن بچه هایشان می توانند به خوبی به دیگران اعتماد کرده و آن را تجربه کنند نباید خودشان اهمیت حفظ اعتماد را در زندگی زناشویی شان نادیده بگیرند.

درست است که اعتماد باید در هر رابطه موفق به وجود آید، ولی در رابطه زن و شوهری مولفه اصلی محسوب می شود. برای ایجاد رابطه ای که در آن وابستگی متقابل و صداقت بتواند دوام داشته باشد زن و شوهر باید هر دو نسبت به خوشبختی و خوشحالی یکدیگر متعهد باشند.

جزئی از این تعهد نتیجه توانایی پذیرش حسن نیت و مقاصد نیک و اعتماد به این است که زن و شوهر طوری رفتار کنند که یکدیگر را از لطامات روحی و جسمی حفظ کنند. اعتماد همچنین مستلزم انتظار آینده مشترکی است که در آن بسیاری از اهداف با کار سخت و مشترک بالاخره محقق خواهد شد.

از آنجا که رابطه نزدیک مستلزم حساسیت است، اگر قرار باشد پدر و مادر با خیال راحت حرفشان را بدون ترس از اینکه تحقیر یا طرد شوند بزنند، باید اعتماد وجود داشته باشد. فقط این اعتماد است که این امکان را برای زن و شوهر فراهم می کند که فداکاری های چشمگیر در حق هم بکنند با علم به اینکه از آنها سو استفاده نمی شود و رابطه متقابل در تعادل تبادل آرا وجود دارد.

به خاطر تمام این دلایل وقتی اعتماد از بین برود، این رابطه و خاطره آن برای بچه ها به خطر می افتد. موقعیت های متعددی هست که می تواند اعتقاد زن و شوهر را به تعهد و حمایت متقابل به بوته آزمایش بگذارد یا موجب گسستن آن شود.

تعهد نسبت به خوشبختی یکدیگر

عاشق شدن، جریان سازنده احساسات صمیمانه و محبت آمیز را مضاف می کند. از آنجا که عشق موهبت ارزشمندی است زن و شوهر می خواهند از یکدیگر حمایت کرده و همدیگر را از رنج و فشار روحی که احتمالا دیگران به آنها تحمیل می کنند حفظ کنند. ولی به همان اندازه که یک نفر در مقابل خانواده یا همکارانش شکننده است، در مقابل همسر بی پناه تر است.

زن و شوهر برای ایجاد اعتماد باید به این باور برسند که با آنها محترمانه رفتار خواهد شد و خوشبختی شان برهم نخواهد خورد. وقتی زن و شوهر بدانند که با هم در آرامش هستند، می توانند ابعادی از شخصیتشان که خیلی خصوصی و حساس است آشکار کنند. آنها همچنین می توانند در کارهای محبت آمیز و عاشقانه پیش قدم بشوند، چون می دانند همسرشان این کارها را متقابلا پاسخ خواهد داد.

وقتی بچه ها این خصایل را در پدر و مادرشان می بینند، می توانند احساس آرامش و آسایش کنند. پدر و مادری که خودشان را وقف خوشبختی یکدیگر می کنند به طور کلامی و عملی به هم ابراز احترام و توجه می کنند. در نتیجه، بچه ها یاد می گیرند که زندگی زناشویی جایی است که افراد به هم محبت و کمک کرده و یکدیگر را یاری می دهند تا بتوانند با سختی های زندگی دست و پنجه نرم کنند. این جنبه اعتماد مبتنی بر این انتظار است که زن و شوهر بیشتر از هر چیز برای هم ارزش قایل باشند. متأسفانه شرایط خاصی وجود دارد که این فرض را زیر سوال می برد.

یکی از زمینه ها موضعی تدافعی است که وقتی زن و شوهر با سرمایه مالی زیادی زندگی زناشویی را آغاز می کنند به وجود می آید. از آنجا که بیشتر مواقع به خاطر پول از آدم سو استفاده می کنند از این جهت برای یک همسر پولدار چیزی غیر عادی نیست که از همان ابتدا انگیزه طرف مقابل را زیر سوال ببرد. این سوال که آیا واقعا به خاطر خودم دوستم دارد یا به خاطر پولم مرا می خواهد؟ سوال خصوصی و نگران کننده ای است. در بیشتر مواقع آزمون گسترده ای برای زیر سوال بردن تعهد و احساسات واقعی طرف مقابل

وجود دارد و بدیهی است که قبل از عروسی هم قطعا مسئله توافق قبل از ازدواج مطرح می شود.

دروغ

بخشی از قانون تعهد نسبت به خوشبختی یکدیگر صداقت است. از آنجا که اعمال و احساسات زن یا شوهر تقریبا همیشه بر دیگری تاثیر می گذارد، بنابراین اعتقاد به سهولت دستیابی به اطلاعات راجع به زمینه هایی که دلمشغولی های مشترکی می باشد مهم است. این موضوع با حق زندگی خصوصی داشتن منافاتی ندارد، ولی قطعا به این معنی است که در مورد چیزهایی که طرفین را تحت شعاع قرار می دهد باید صداقت وجود داشته باشد. وقتی زن یا شوهر به دیگری دروغ بگوید، شرایطی که اعتماد بر اساس آن شکل می گیرد بر باد می رود.

همسر دروغگو باید هشیار باشد تا دروغش را حفظ کند و انجام این کار باعث ایجاد احساس پنهان کاری و تنش برای برقراری ارتباط می شود. "عدم آگاهی" که غالبا به عنوان احساس کنترل شدن یا به بازی گرفته شدن تجربه می شود در بیشتر مواقع همسری را که احساس می کند فریب خورده مضطرب و عصبانی می کند. دلایل بسیاری وجود دارد که یک همسر به دیگری دروغ بگوید.

دروغ دروغ می آورد، طوری که دیگر پنهان کردن آن غیرممکن است. وقتی زن یا شوهر می فهمد که به او دروغ گفته شده نا امیدانه تلاش می کند دوباره کنترل را به دست آورده و همه چیز را بداند. در تلاش برای پی بردن به حقیقت همسر ممکن است فکر و ذکرش زیر نظر گرفتن همسر دروغ گویش یا سوال پیچ کردن اوبشود، یعنی شرایطی که تقریبا همیشه منجر به دعوای غیر قابل کنترلی می شود. این شرایط می تواند برای بچه ها که قادرند سوطن و بی اعتمادی را که بین پدر و مادرشان وجود دارد ببینند شرایط بدون برد می باشد.

بدیهی است که اگر پدر یا مادر یک کدام با بچه دردل کرده وسعی کند او را تحت فشار قرار داده تا رازش را فاش نکند شرایط وخیم تر هم می شود، وقتی از بچه خواسته می شود چیزی را که درباره شرایط خاصی می داند گزارش دهد ممکن است اوهم ضلع مثلث کشمکش های کنترل والدین شود. پدر و مادری که دروغ را با بچه هایشان در میان می گذارند یا در جستجو حقیقت، پای آنها را وسط می کشند. به بچه های خود می آموزند که اصولا به هیچکس نمی شود اعتماد کرد. زن و شوهر مثل دو تا دوست نیستند که به هم احترام می گذارند و تا می توانند به هم کمک می کنند، بلکه آنها مثل دو تا رقیب احتمالا به هم کلك زده و در جستجو برای رهایی از تاثیر دیگری به رفتارهای غیر اخلاقی متوسل می شوند.